



## «کوش» یا «گوش»؟

ادبیات و زبانها :: ایران نامه :: پاییز 1366 - شماره 21

از 1 تا 14

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/353457>

دانلود شده توسط : آرش اکبری مفاخر

تاریخ دانلود : 1393/02/15 17:02:36

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.com](http://www.noormags.com)

# ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی

سال ششم، شماره ۱

پائیز ۱۳۶۶ (۱۹۸۷م)

## «کوش» یا «گوش»؟

موضوع این مقاله، تحقیق دربارهٔ ضبط درست لفظ «کوش»، قهرمان منظومه کوش‌نامه است که حکیم ایرانشاه بن ابی‌الخیر در سالهای ۵۰۱ و ۵۰۰ هـ. ق. به نام غیاث‌الدین ابوشجاع محمد بن ملک‌شاه سلجوقی (پادشاهی ۴۹۸ - ۵۱۱) برشته نظم کشیده است. از این کتاب، تنها یک نسخه خطی مکتوب بسال ۸۰۰ هـ. ق. در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است<sup>۱</sup> که تعداد ابیاتش کمی بیش از ده هزار بیت است و چون جای جای افتادگیهایی نیز دارد بیقین، تعداد بیت‌های نسخه حکیم ایرانشاه بیش از این بوده است. این نسخه پیش از آن که به ملکیت کتابخانه موزه بریتانیا درآید از آن ژوزف آرتور کنت دوگوبینو (۱۸۱۶ - ۱۸۸۲ مسیحی) سیاستمدار و نویسنده فرانسوی بوده است. بعلاوه، در بین نوشته‌های گوبینو، هم طرح اولیه‌ای از ترجمه هزار بیت آغاز کوش‌نامه موجود است و هم وی یکی از آثار چاپ نشده خود را به نام «فریدون» با الهام از همین منظومه نوشته است.<sup>۲</sup>

نویسنده این مطور که در چند سال اخیر سرگرم تصحیح انتقادی متن کوش‌نامه است، اینک که این کار تقریباً پایان رسیده، به دلایلی چند با این پرسش روبرو گردیده

است که آیا نام قهرمان منظومه «کوش» است و در نتیجه نام کتاب کوش نامه یا نه. برای بررسی این موضوع، نخست لازم است در کمال اختصار با سرگذشت کوش در متن مورد بحث آشنا شویم. سپس آثار گوناگونی را که در آنها از این شخص یا از این کتاب نامی برده شده است از نظر بگذرانیم، و در پایان دلائل خود را در باب این که چرا محتمل است ضبط «کوش» نادرست باشد از نظر دانشمندان و صاحب نظران بگذرانیم و از آنان خواهش کنیم که با اعلام رأی خود در این باب بر نویسنده منت بگذارند.

### کوش قهرمان کوش نامه کیست؟

در کوش نامه از چهار تن از افراد یک خانواده غیر ایرانی با نام «کوش» یاد شده است:

۱- کوش، برادر ضحاک، که از سوی ضحاک به فرمانروایی چین منصوب گردیده بوده است تا در ضمن اداره آن سرزمین، افراد خاندان جمشید را که به چین گریخته بودند نیز نابود سازد. زیرا بر اساس روایت این منظومه، جمشید، شاه ایران، پیش از آن که کشته شود به ضحاک هشدار داده بوده است که یکی از افراد خاندانم تو را از اریکه قدرت بزر خواهد کشید.<sup>۲</sup>

۲- کوش، پسر کوش برادر ضحاک، که قهرمان کوش نامه است. مادر این کوش، دختری بوده است زیبا روی از «پیلگوشان». در کوش نامه می خوانیم که کوش برادر ضحاک چون به فرمانروایی چین رسید، و پس از آن که از دسترسی به جمشیدیان نا امید گردید، به جنگ پیلگوشان رفت و دختری زیبا از آنان را - که بیقین چهره آدمیان را داشته است نه سیمای پیلگوشان را - برگزید و به همراه خود آورد. پس از آن که این دختر را با آداب و رسوم رایج در دستگاه کوش آشنا ساختند، کوش او را به زنی گرفت. از کوش، برادر ضحاک، و این دختر زیبا پسری زاده شد که سرش همانند آدمیان نبود. چون پدر فرزند خود را بدین هیأت دید:

دو دندان خوک و دو گوش آن پیل      سر و موی سرخ و دو دینده چونیل  
میان دو کتفش نشانی سیاه      سیه چون تن مردم پر گناه  
بر زن بیچاره اش خشم گرفت و وی را بسبب آن که کودکی بدین شکل و شمایل زاده است، گشت، و شبانگاه، کودک را دریشه ای رها کرد و به خانه خود بازگشت.<sup>۳</sup>  
گفته بودیم که بازماندگان جمشید، به چین گریخته بودند. سابقه امر از این قرار است که چون ضحاک بر ایران چیره گردید، جمشید، زن خود را که دختر شاه چین بود،

بهمراه دو پسر و دیگر خویشانش به ارغون که از بیشه‌های عمیق پوشیده بود، به چین فرستاد، و به آنان سفارش کرد خود را، پیوسته از انظار همگان پنهان بدارید، زیرا از نسل پسر، نونک، شهریاری قدم به جهان خواهد نهاد که انتقام مرا از ضحاک خواهد گرفت. با این مقدمات، جمشیدیان راهی چین شدند. اما پس از مدتی، جمشید در جنگ با مهراج اسیر و به فرمان ضحاک کشته شد. شاه چین پس از شنیدن این خبر به بازماندگان جمشید توصیه کرد برای آن که از گزند ضحاک در امان بمانید بهتر است همچنان در بیشه‌ها خود را مخفی سازید. شاه چین، پدرزن جمشید، نیز بسبب پیوند با جمشید و پناه دادن به جمشیدیان، در جنگ با مهراج جان خود را از دست داد. در این هنگام ضحاک، کوش، برادر خود را به فرمانروایی چین گسیل داشت. جمشیدیان پس از کشته شدن شاه چین، از بیشه‌های چین بیرون نیامدند و مدت چند قرن ضمن جنگ و گریز با کوش و فرزندش، به حیات خود ادامه دادند، تا سرانجام گشایشی در کارشان پیدا شد.<sup>۵</sup>

دیدیم که کوش، برادر ضحاک و فرمانروای چین، فرزند پیلگوش و پیل دندان خود را در بیشه‌ای رها ساخت. این بیشه محل رفت و آمد جمشیدیان و ایرانیان متواری بود، و این حادثه مقارن بود با ایامی که آبتین رهبری ایرانیان را در چین بعهده داشت و در بیشه‌های این سرزمین با هموطنان خود پنهانی بسر می‌برد. آبتین روز بعد از آن که این کودک را در بیشه رها کرده بودند، با همراهان خود، بهنگام عبور از بیشه به این کودک برخورد. از دیدن چهره زشت و اهریمنی او بشگفت آمد، و با آن که چند بار در صدد برآمد این موجود اهریمنی را نابود سازد، تقدیر الهی کار خود را کرد و کودک زنده ماند. پس در این هنگام زن آبتین قدم پیش نهاد و از شوی خود خواست که از جنگ و ستیز با کردگار دست بردارد و از کشتن کودک صرف نظر کند. وی در ضمن پذیرفت که نگهداری طفل را بعهده بگیرد. با آن که آبتین با این پیشنهاد همراهی نبود، تقاضای همسرش را قبول کرد. پس کودک را از بیشه به خانه آبتین بردند، و همسر آبتین برای او دایه‌ای برگزید و به نگهداری او پرداخت. این کودک، بدین طریق زنده ماند و چون به نوجوانی و جوانی رسید، در نیرومندی کسی را یارای مقاومت در برابر او نبود.<sup>۶</sup> و هموست که کوش نامه به شرح سرگذشت وی اختصاص دارد، مردی که چند قرن در چین و مغرب و افریقا فرمانروایی کرد و مثل اعلائی ستمگری و خونریزی و نامردمی است. این موضوع را ناگفته نگذاریم که در مقدمه کوش نامه در قصه کوش با مانوش قیصر روم، که مدخلی است برای قصه اساسی، ظاهراً همین کوش «شاه ایران» خوانده شده است، در حالی که در

قصه اصلی کوش نامه وی نه ایرانی است و نه شاه و فرمانروای ایران زمین.<sup>۷</sup>

۳- در کوش نامه، در سه مورد، باختصاص از دو کوش دیگر نیز نام برده شده است. در یک روایت، این کوش، فرزند کنعان است و کنعان فرزند کوش پیلگوش، و در وصف کنعان آمده است که «به دندان و گوش او پدر را بماند». نام فرزند دیگر کنعان، نمرود است که بنا بر روایات سامی ادعای خدایی کرد. و در روایتی دیگر از کوش دیگری سخن بنیان آمده که فرزند کوش پیلگوش بوده است، و با چهره‌ای همانند پدرش، که فریدون او را به مغرب فرستاده بود نه کوش پیلگوش قهرمان کوش نامه را.<sup>۸</sup> و چنان که بعداً خواهیم گفت نویسنده کوش نامه متشور، یقین در این قسمت کم و بیش تحت تأثیر نوشته‌های برخی از مورخان مسلمان قرار گرفته بوده است که می‌کوشیده‌اند شاهان پیشدادی و کیانی و حوادث آن دوران ایران را با انبیاء بنی اسرائیل و آنچه در عهد عتیق درباره ایشان آمده است تطبیق دهند.

قهرمان کوش نامه همان کوشی است که سیمای اهریمنی دارد، با دو گوش بزرگ چون گوش پیلان و دو دندان دراز بمانند دندان گرازان و پیلان. او در خانه آبتین پرورده شد، و چون به سن رشد و مردی رسید، سالها در کنار آبتین و سپاهش بر ضد لشکریان چین به فرماندهی کوش برادر ضحاک جنگید و دلاوریها کرد، بی آن که خود وی یا دیگران بدانند فرمانروای چین پدر اوست، ولی پس از مدتی، فرمانروای چین پی برد که آن دلاور مہیب پیلگوش در سپاه آبتین که هیچ کس را تاب پایداری در برابر او نیست، همان فرزند اوست، فرزندی که سالها پیش وی را به دست خود در پیشه چین رها ساخته بود. پس به شرحی که در منظومه آمده است، پدر او را به نزد خود خواند و از آن پس این کوش پیلگوش در کنار پدر و چینیان، در برابر آبتین و ایرانیان قرار گرفت.<sup>۹</sup>

و اما ضبط «کوش» در متنهای مختلف:

در نسخه خطی منحصر بفرد کوش نامه، چون طرز نگارش «ک» (کاف تازی) و «گ» (کاف پارسی) یکسان و با یک سرکش است، پس کوش و گوش و امثال آن همه با یک سرکش و بشکل «ک» نوشته شده است و در نتیجه معلوم نیست نویسنده کوش نامه متشور، و سراینده و کاتب منظومه آن را چگونه تلفظ می کرده‌اند.

کوش نامه که در سالهای ۵۰۰ و ۵۰۱ ه.ق. بنظم در آمده، بزودی شهرت یافته است، زیرا مؤلف مجمل التواریخ و القصص که کتاب خود را در سال ۵۲۰ ه.ق. در همدان تألیف کرده است، کوش نامه حکیم ایران‌شاه را دیده بوده و در کتاب خود و به نقل از آن،

اشاراتی به کوش مورد بحث ما نموده است.<sup>۱۰</sup> ملک الشعراء بهار که مجمل التواریخ و القصص را در سال ۱۳۱۸ خورشیدی تصحیح و چاپ کرده، در ضمن معرفی رسم الخط نسخه خطی منحصر بفرد آن (محفوظ در کتابخانه ملی پاریس) نوشته است که کاتب این نسخه، حرفهای «پ»، «ج»، و «ژ» را همه جا بشکل «ب»، «ج»، و «ز» با یک نقطه نوشته است. ولی بهار درباره طرز نوشتن «ک» و «گ» در این نسخه خطی چیزی نوشته است.<sup>۱۱</sup> سکوت بهار را در این موضوع به یکی از این دو صورت می توان تعبیر کرد: یا نوشتن کاف و گاف در آن نسخه برخلاف سه حرف دیگر، از یکدیگر متمایز گردیده بوده است، و بدین سبب بهار در نسخه چاپی مجمل التواریخ و القصص - بر اساس نسخه خطی - «کوش» را با «کاف تازی» داده است و «ماهنگ» و «گرشاسف» و امثال آن را با «کاف پارسی»، و یا آن که در نسخه خطی این کتاب هم بمانند نسخه خطی کوش نامه «گ» (کاف پارسی) بمانند «ک» (کاف تازی) کتابت شده بوده است، و بهار تنها به تشخیص خود، در متن چاپی کتاب، در مورد کاف و گاف عمل کرده و از جمله «کوش» را با کاف تازی آورده است.

میرخواند (درگذشت ۹۰۳ یا ۹۰۴ ه.ق.) مؤلف روضة الصفا<sup>۱۲</sup> از قهرمان کوش نامه با دو ضبط «گوش فیل دندان» و «گوش پیل دندان»، و خواندمیر (درگذشت ۹۴۱ یا ۹۴۲ ه.ق.) مؤلف حبيب السیر<sup>۱۳</sup> از وی با ضبط «گوش پیل دندان» یاد کرده اند. توضیح این موضوع را سودمند می داند که مؤلف روضة الصفا اطلاعات خود را درباره این شخص، ظاهراً، از کتاب مجمل التواریخ و القصص اخذ کرده است نه از کوش نامه، زیرا اطلاعات محدود وی درباره کوش، از آنچه در مجمل التواریخ و القصص مذکور است تجاوز نمی کند. و این که در لغت نامه دهخدا، در ذیل «پیل دندان» آمده است: «لقبی است مبارزی را که گوش نام داشته. رجوع به گوش پیل دندان شود.» ظاهراً ضبط کلمه گوش با کاف پارسی در لغت نامه بایست از روضة الصفا و حبيب السیر گرفته شده باشد، ولی در لغت نامه، در حرف گاف، ذکری از «گوش پیل دندان» نشده است.

از میرخواند و خواندمیر که بگذریم، دیگر کسانی که از کوش و کوش نامه یاد کرده اند، اعم از اروپایی و ایرانی، همه، ظاهراً به پیروی از ضبط نسخه های خطی کوش نامه و مجمل التواریخ و القصص، کوش و کوش نامه را با کاف تازی نوشته اند که از آن جمله اند: کنت دوگوبینو،<sup>۱۵</sup> چارلز ریو،<sup>۱۶</sup> محمد قزوینی،<sup>۱۷</sup> ملک الشعراء بهار،<sup>۱۸</sup> ذبیح الله صفا،<sup>۱۹</sup> ام. موله،<sup>۲۰</sup> مجتبی مینوی،<sup>۲۱</sup> و چنین است ضبط این دو کلمه در لغت نامه دهخدا،<sup>۲۲</sup> فرهنگ فارسی معین،<sup>۲۳</sup> و دایرة المعارف فارسی.<sup>۲۴</sup>

از سوی دیگر می دانیم که بجز کوش، برادر ضحاک، و فرزند وی کوش پیلگوش، و پسریا نواده کوش پیلگوش بنام کوش که در کوش نامه حوادث زندگی آنان مذکور است، در عهد عتیق، ضمن بر شمردن فرزندان و فرزند زادگان نوح، از یک یا دو کوش دیگر نیز سخن به میان آمده است: «و پسران حام، کوش و مصرایم و فوط و کنعان و پسران کوش مِبا و حویله و سه و کوش نمرود را آورد او به جبار شدن در جهان شروع کرده»<sup>۲۵</sup> (برخی از محققان معتقدند که در این آیه های تورات از دو کوش سخن به میان آمده است نه از یک کوش).<sup>۲۶</sup> بدیهی است در کتابهای عربی و پارسی که در آنها به تاریخ انبیاء بنی اسرائیل اشاره گردیده است نام این کوش نیز آمده که از آن جمله است در تاریخ الرسل و الملوک تألیف محمد بن جریر طبری در گذشته بسال ۳۱۰ هـ. ق.،<sup>۲۷</sup> در تاریخ بلعیمی نیز به «کوش از فرزندان حام بن نوح» اشاره گردیده و در شرح احوالش آمده است که پس از مردن فرزندان فریدون «پادشاهی از فرزندان ایشان بشد، و به ملکی دیگر افتاد و نامش کوش از فرزندان حام بن نوح، و اقلیم ایران همه به دست او شد و بت پرستید، و چهل سال پادشاهی کرد و بیدادگر بود و ستمگر، پس پسرش کنعان این مُلک بگرفت، او نیز بت پرستیدی...»<sup>۲۸</sup> این روایت نادرست است چه ایران نه به دست کوش بن حام بن نوح افتاده است و نه به دست کوش پیل دندان، ولی چنان که قبلاً گفته شد، در کوش نامه، نیز در داستان کوش و مانوش، کوش فرمانروای ایران خوانده شده، و هم شاعر بر اساس متنی که در اختیار داشته، فرزندان کوش پیل دندان (کنعان و نمرود) را با فرزندان کوش در روایات اسرائیلی تطبیق کرده است. «کوش» علاوه بر آن که در عهد عتیق نام یک یا دو تن از فرزند زادگان نوح پیامبر است، بعنوان نام دو مکان نیز آمده است: نخست «بلادی که بعضی از نسل کوش در آن ساکن بودند و در حبشه واقع بود»،<sup>۲۹</sup> و دیگر «مملکتی در نزدیکی جیحون».<sup>۳۰</sup>

از سوی دیگر می دانیم که در افسانه های قدیمی، و از جمله - چنان که گذشت - در کوش نامه از موجوداتی نام برده شده است که گوش آنها به گوش آدمیان شبیه نبوده و یا آن که گوششان بمانند آدمیان در دو طرف سر آنان قرار نداشته است. از این موجودات، از جمله در کتابهای زیرین نام برده شده است:

در شاهنامه فردوسی در داستان لشکر کشی کاووس به مازندران از شهری نام برده شده است بنام «بزگوش» که بر اساس این ضبط ساکنان آن ظاهراً دارای گوشهایی چون بز بوده اند:

وز آن روی بزرگوش تا نرم پای  
 ز بزرگوش تا شهر مازندران  
 چو فرسنگ سینصد کشیده سرای  
 رهی زشت و فرسنگهای گران<sup>۲۱</sup>  
 و یا اگر این کلمه را با توجه به متن پهلوی یادگار جاماسب «برگوش» یا «ورگوش»  
 بخوانیم معنی آن می شود کسی که گوشش بر روی سینه اش قرار داشته است.<sup>۲۲</sup>  
 همچنین در شاهنامه در «پادشاهی اسکندر»، در دو جا، از موجوداتی نام برده شده که  
 گوشهایشان چون گوش پیلان بوده است: نخست در زیر عنوان «بستن اسکندر سد یا جوج  
 و ماجوج» و در وصف یا جوج و ماجوج:

سیه روی و دندانها چون گراز  
 همه تن پر از موی هم رنگ نیل  
 برو سینه و گوشهایشان چوپیل  
 دیگر بر تن خویش چادر کنند.<sup>۲۳</sup>  
 دیگر، در زیر عنوان «لشکر کشیدن اسکندر بسوی بابل»، اسکندر با مردی روبرو  
 می گردد با شکلی عجیب:

پدید آمد از دور مردی سترگ  
 تنش زیر موی اندرون همچو نیل  
 پر از موی و با گوشهای بزرگ  
 دو گوشش به پهنای دو گوش پیل  
 چون اسکندر نام وی را می پرسد  
 بدو گفت شاه، مرا باب و مام  
 و سپس اسکندر در گفتگوی با این مرد، از وی با دو لفظ «گوشور» و «گوش بستر» یاد  
 می کند.<sup>۲۵</sup>

در منظومه حماسی بیر بیان از دیوی با گوشهای بزرگ بنام «گلیمینه گوش» نام برده  
 شده است:

یکی دیو پتیاره آمد پدید  
 مر او را بدی چون گلیمیش گوش  
 که مانند او کس ندید و شنید...  
 سیه چهره، نامش گلیمینه گوش<sup>۲۶</sup>  
 اسدی طوسی در گرشاسب نامه در زیر عنوان «شگفتی جزیره قالون و جنگ گرشاسب  
 با سگسار»، «سگساران» را چنین توصیف نموده است:

به دندان گراز و به دو گوش پیل  
 به رخ زرد و اندام هم رنگ نیل<sup>۲۷</sup>  
 و از همین سگساران در بیتهای دیگر با لفظ «پیلگوشان» یاد کرده که آدمیخوار نیز  
 بوده اند:

پدید آمد از بیشه و تیغ کوه  
 از آن پیلگوشان گروه<sup>۲۸</sup>

\*\*\*

از آن پیلگوشان برآورد جوش به هر گوشه زایشان سرافکند و گوش<sup>۳۹</sup>  
 در گوش نامه نیز به جنگ گوش برادر ضحاک با «پیلگوشان» اشاره شده، و مادر  
 گوش پیلگوش، دختری از همین پیلگوشان بوده است.<sup>۴۰</sup>  
 در اسکندرنامه مثنوی نیز در ذیل «جنگ شاه اسکندر با پیلگوشان» از موجوداتی یاد  
 شده است که «دو گوش دارند چون گوش فیل... یکی گوش زیر افکنند و یکی زبر...  
 دندانها دارند چون گراز...»<sup>۴۱</sup>

در عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات محمد بن محمود بن احمد طوسی نیز در  
 ذکر «مسجد سلیمان» می‌خوانیم بر دیوارهای آن صورت غلامان سلیمان را نقش کرده‌اند  
 «که روی آدمی دارند و گوش فیل و دم اسب.»<sup>۴۲</sup>

در عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات قزوینی در ضمن بر شمردن «حیوانات  
 عجیبه الاشکال» و در ذیل نام «منسک» آمده است «ایشان قومی‌اند در جهت مغرب به  
 قرب یا جوج و مأجوج، و گوش ایشان چون گوش فیل بود، هر گوشش چون گلیمی، یکی  
 فرش سازند و دیگری لحاف.»<sup>۴۳</sup>

در برهان قاطع از «گلیم گوشان» نام برده شده است که «مردمی بوده‌اند مانند آدم،  
 لیکن گوشهای آنها بمرتبه‌ای بزرگ بوده که یکی را بستر و دیگری را لحاف می‌کرده‌اند  
 و آنها را «گوش بستر» هم می‌گویند.<sup>۴۴</sup> مؤلف آندراج هم، جمعی را «از نسل قایل بن  
 آدم که در حدود بلاد مشرق سکونت دارند» با گوشهای بزرگ، «گلیم گوش» خوانده و  
 این بیت را شاهد آورده است:

از بسا گوش برگ گل پیدا است غنچه خسپان گلیم گوشانند<sup>۴۵</sup>  
 و در لغت نامه دهخدا نیز دو بیت زیر از یکی از مسطهای منوچهری بعنوان شاهد «گلیم  
 گوش» یاد شده است:

در باغ کنون حریر پوشان بینی بر کوه صف گهر فروشان بینی  
 بر روی هوا گلیم گوشان بینی دلها ز نوای مرغ جوشان بینی<sup>۴۶</sup>  
 پس آشکاری گردد که بنا بر اعتقاد عوام، در روزگار گذشته، موجوداتی بوده‌اند که  
 گوششان به گوشهای پیل مانده بوده که در متون گوناگون از آنها با کلمات: پیلگوش،  
 فیلگوش، گوش بستر، گوشور، گلیمینه گوش، و گلیم گوش یاد شده است و چنان که در  
 آغاز این مقاله گفتیم مادر گوش، قهرمان گوش نامه، دختری از «پیلگوشان» بوده است.  
 بعلاوه، در گوش نامه از برخی از اعضای سر گوش پیلگوش با الفاظ زیرین نیز یاد  
 گردیده است: دندان گراز، دندان خوک،<sup>۴۷</sup> سر و گردن خوک، سر خوک،<sup>۴۸</sup> گراز

(بصورت استعاری بجای کوش)،<sup>۴۹</sup> دو دندان پیل،<sup>۵۰</sup> دو گوش پیل،<sup>۵۱</sup> سر و گوش پیل،<sup>۵۲</sup> پیل چهره،<sup>۵۳</sup> گوش و دندان غیر طبیعی،<sup>۵۴</sup> دو دندان بسان درخت،<sup>۵۵</sup> لبان هیون،<sup>۵۶</sup> دیدگان چون نیل،<sup>۵۷</sup> رخان تیره،<sup>۵۸</sup> سرو موی سرخ، و چهره چون خون.<sup>۵۹</sup> و چنان که گذشت دندانهای کوش هم به دندانهای گراز و خوک تشبیه شده است و هم به دندانهای پیل، حتی در دو بیت پی در پی:

چنین گفت گوینده را دیوزوش      همانا که از پیل بستد دو گوش  
بگسترده بر روی پهن و دراز      لبانش هیون داد و دندان گراز  
دو دندان پیشین چو دندان پیل      زخان تیره و دیدگان همچونیل<sup>۶۰</sup>

ذکر این مطلب نیز در این جا لازم می نماید که در کوش نامه، بارها بجای «کوش» با لفظ «پیل دندان» از وی یاد شده است مانند:

چو شد پیل دندان سوی آبتین      بگفت آنچه کرد او به گردان چین

دگر باره از پیل دندان، سپاه      گریزان همی رفت تا پیش شاه

سوی پیل دندان رسید آگهی      که ماچین و چین ز آبتین شد تهی<sup>۶۱</sup>  
و اگر اشتباه نکنم در تمام این منظومه تنها یک بار بجای «کوش» لفظ «پیلگوش» بکار رفته است:

اگر مرغ پزان شود پیلگوش      و گر کوش گردد همایون سروش<sup>۶۲</sup>  
چرا تنها یک بار؟ شاید پاسخ این پرسش در صفحات بعد داده شود.  
بدیهی است در این پژوهش، معانی گوناگون کلمه های: گوش، کوش، کوشان، کوشانه، کوشانیان، گوش، گوش، پیلگوش، گوش فیل، و گوش فیلی... را نیز از نظر دوز نداشته ایم.<sup>۶۳</sup>

یاد آوری این نکته نیز ضروری است که افرادی که به نام کوش خوانده شده اند و ما از آنها نام بردیم هیچ یک ایرانی نبوده اند: کوش پسر ارشد حام پسر نوح پیامبر، کوش برادر ضحاک، کوش پیلگوش فرزند کوش برادر ضحاک، و کوش پسر یا نواده کوش پیلگوش. ولی این چند تن در یک موضوع با یکدیگر تفاوت دارند و آن عبارت از این است که کوش پیلگوش فرزند کوش برادر ضحاک در خاندان آبتین و در بین ایرانیان پرورش یافته است و چنان که قبلاً اشاره کردیم زن آبتین او را پرورده است بی آن که از

اصل و نسب وی آگاه بوده باشد و از جمله این که بداند وی فرزند کوش برادر ضحاک است، و نام «کوش» یا «گوش» و «پیل دندان» را نیز همین زن ایرانی بر او نهاده است. به چه دلیل؟ به استناد بیتی از کوش نامه.

پیش از این گفتیم هنگامی که آبتین و سپاهیان از پیشه‌ای در چین می گذشتند، کودکی نوزاد را در سر راه خود دیدند که کسی او را در پیشه رها ساخته بود، کودکی با دو گوش بزرگ پیل مانند و دو دندان شبیه دندان گراز یا پیل... و به شرحی که در داستان آمده است، زن آبتین داوطلب نگهداری و پرورش او شد و به شوی گفت:

به من بخش تا همچو جان دارمش	یکی دایه مهربان آرمش
نیرزد بدو گفت [آبتین] پروردنش	نبینی چو خوکان سر و گردنش!
زیس لابه کو کرد، دادش بدوی	زنش سوی پروردن آورد روی
گهی کوش و گه پیل دندان خواند	که هر دو همی جز به پیشش نماند <sup>۶۴</sup>

بیت اخیر می تواند ما را در یافتن پاسخ برای پرسشی که مطرح ساختیم یاری کند. آبتین در پیشه‌ای به کودک نوزادی بر می خورد که دو گوش و دو دندان همانند دو گوش و دو دندان پیل است. کسی از اصل و نسب وی آگاه نیست و از جمله آن که هیچ کس نمی دانسته است او پسر کوش فرمانروای چین است. آبتین می کوشد این موجود اهریمنی را بکشد، ولی کاری از پیش نمی برد. در این هنگام همسر وی، نگهداری و پرورش کودک را بعهده می گیرد. بر اساس بیت ۹۹۵: (گهی کوش و گه پیل دندان خواند...)، هر وقت همسر آبتین کودک را می دید با توجه به دو نشانه بارز چهره او - دو گوش پیل مانند و دو دندان پیل مانند - او را گاهی «پیل دندان» می خواند و گاهی «گوش» (ظاهراً مخفف پیلگوش). مصراع دوم بیت ۹۹۵ با آن که خالی از ابهام نیست ولی به این موضوع تصریح می کند که زن آبتین بسبب وجود «هر دو» صفتی که در صورت کودک وجود داشت او را گاهی به این نام و گاهی به آن نام می خواند. اگر کلمه دوم این بیت را «گوش» (با کاف پارسی) - مخفف و بجای «پیلگوش» - نخوانیم، چه دلیلی می توانیم برای صحت قراءت «گوش» (با کاف تازی) ارائه دهیم. <sup>۶۵</sup> دلیل دیگری که ضبط «گوش» را تأیید می تواند کرد، آن است که در تمام متونی که از «پیلگوشان» نام برده شده است، با آن که این موجودات دندانهای دراز گراز مانند و پیل مانند نیز داشته اند، همه جا گوش بزرگ علامت مشخصه آنان شناخته شده و بدین سبب است که آنها را پیلگوش، فیلگوش، گوش بستر، گوشور، گلیمینه گوش، و گلیم گوش خوانده اند، و در وجه تسمیه آنها، از جمله دندانهای پیل مانند یا گراز

مانندشان مورد توجه قرار نگرفته است. البته این مطلب را نیز بگوییم که هیچ یک از این مؤلفان به لفظ «گوش» مطلق بجای پیلگوش و امثال آن بسنده نکرده‌اند. آیا با این مقدمه نمی‌توان پذیرفت که نام قهرمان منظومه مورد نظر ما، «گوش» (با کاف فارسی) بوده است همانطوری که مؤلفان روضة الصفا و حبيب السیر نیز نام او را با همین ضبط داده‌اند و در لغت نامه دهخدا نیز ظاهراً با توجه به دو متن مذکور، «پیل دندان» را لقب مبارزی دانسته است «گوش» نام، و خواننده را به «گوش پیل دندان» ارجاع داده است؟ در این نتیجه گیری، توجه نویسنده این سطور، منحصرأ به ضبط کلمه مورد بحث در روضة الصفا و حبيب السیر نیست، زیرا این دو متن نه از متون کهن است و نه مصححان و ناشران این دو کتاب، از رسم الخط نسخه‌های اساس خود سخنی گفته‌اند، و بدین سبب بعید نمی‌نماید که آنان بنا بر سلیقه شخصی خود ضبط کاف پارسی را بر کاف تازی ترجیح نهاده باشند، که اگر چنین باشد ضبط آنان قابل استناد نیست، ولی تکیه بر ضبط این کلمه در دو کتاب مذکور هنگامی سودمند است که دلایل قانع کننده دیگری نیز برای صحت ضبط «گوش» ارائه شده باشد.

اگر در وجه تسمیه این کودک زشت روی پیلگوش پیل دندان توضیح مذکور در بیت ۹۹۵ نیامده بود، پذیرفتن نام «گوش» (با کاف تازی) برای او دشوار نبود، زیرا پدرش نیز به همین نام بوده است و در فرزندان جام بن نوح نیز یک دو تن با همین اسم نام برده شده‌اند، وجود «کشور کوشان» و «کوشانیان» و نظایر آن نیز می‌توانست مؤید صحت ضبط «گوش» باشد، ولی بیت ۹۹۵ کوش نامه را نمی‌توان و نباید نادیده گرفت. چه در این بیت به نامگذاری این کودک و سبب آن تصریح شده است، همانطوری که در قصه اسکندر و گوش بستر نیز دیدیم، وقتی اسکندر از مردی که گوشهای بزرگ داشت، نامش را پرسید، پاسخ شنید «... مرا باب و مام همی گوش بستر نهادند نام».

اگر آنچه گفته شد درست باشد، نام قهرمان منظومه «گوش» است و نام منظومه «گوش نامه» و نام شهری که گوش ساخته است «گوشان».<sup>۶۶</sup>

بدیهی است اگر در رسم الخط قدیم پارسی، بیشتر کاتبان کاف پارسی و تازی را به یک شکل و با یک سرکش نمی‌نوشتند، امروز به طرح این مسأله نیازی نبود.

جلال متینی

یادداشتها:

1. Charles Rieu, *Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the Britische*

Museum, London, p. 136S.

2. M. Molé, "Un Poème Persan du comte de Gobineau," *La Nouvelle Cléo*, Vol.4, Bruxelles, pp. 116-130; "Fereydoun", Ms. 3498 de la Bibliothèque Nationale et Universitaire de Strasbourg.

- ۳- حکیم ایرانشاه بن ابی الخیر، کوش نامه، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا به نشانه Or. 2780. نسخه تصحیح نویسنده این مطون بیت ۹۳۰ تا ۹۳۷.
- ۴- همان، بیت ۹۴۴ تا ۹۷۷.
- ۵- همان، بیت ۷۱۲ تا ۸۶۶.
- ۶- همان، بیت ۹۸۰ تا ۱۰۱۳.
- ۷- همان، بیت ۲۲۷ تا ۴۴۷.
- ۸- همان، درباره کوش پسر کمان، رک. بیت ۴۸۰۲ - ۴۸۱۴، ۶۵۸۵ - ۶۶۳۱ درباره کوش پسر کوش پیلگوش رک. همان، بیت ۷۴۰۷ - ۷۴۱۲.
- ۹- همان، بیت ۹۹۰ تا ۱۷۲۶.
- ۱۰- مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار تهران ۱۳۱۸، ص ۲، ۴۱ - ۴۲، ۸۹، ۱۸۷ - ۱۸۹.
- ۱۱- همان، «مقدمه مصحح»، ص: که، کو.
- ۱۲- میرخوانده، روضة الصفا، تهران ۱۳۳۸، ج ۱/ ۵۳۸ - ۵۳۹.
- ۱۳- خواند میر، حبیب السیر، تهران ۱۳۳۳، ج ۱/ ۱۸۲.
- ۱۴- لغت نامه دهخدا، ذیل: پیل دندان.
- ۱۵- رک. زیر نویس شماره ۲؛ Le Comte de Gobineau, *Histoire des Perses*, T. 1, Paris 1869. pp. 139-144 (بقل از حماسه سرایی در ایران)؛ لیریچ افشان «مکتوبات محرمانه بهاء الله. به کنت دوگوبینو، کتابخانه ملی و دانشگاهی استراسبورگ»، مجله یغما، سال دهم، شماره ۵ (مرداد ۱۳۳۶)، ص ۲۰۹ - ۲۱۳، ایرج انشار در این مقاله، در ضمن «مسودات آثار گوبینو» نوشته است: «پنجاب و هفت برگ نوشته خط گوبینو تحت عنوان Koush-Nameh که ترجمه داستانی است ایرانی...»
- ۱۶- رک. زیر نویس شماره ۱.
- ۱۷- مجمل التواریخ و القصص، «مقدمه نسخه عکسی»، بقلم محمد قزوینی، ص: ۴.
- ۱۸- همان، «مقدمه مصحح»، ص: ه.
- ۱۹- ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۹۶ - ۳۰۰؛ همان مؤلف، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ چهارم، تهران ۱۳۴۷، ج ۲/ ۳۶۴.
- ۲۰- رک. زیر نویس شماره ۲.
- ۲۱- مجتبی مینوی، فردوسی و شعرا، تهران ۱۳۴۶، ص ۴۴. در نقل عبارتی از مجمل التواریخ و القصص.
- ۲۲- لغت نامه دهخدا، ذیل: ضحاک.
- ۲۳- فرهنگ فارسی معین، ذیل: کوش نامه.
- ۲۴- دایرة المعارف فارسی، ذیل: کوش نامه.
- ۲۵- عهد عتیق، «سفر پیدایش»، باب دهم، آیه های ۶ - ۸.
- ۲۶- دایرة المعارف فارسی، ذیل: کوش.
- ۲۷- محمد جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، تصحیح M.J. de Geozje، بریل ۱۸۷۹ - ۱۸۸۱، ج ۱/ ۲۱۲، ۲۱۵.

- ۲۸- بلعمی، تاریخ بلعمی، تصحیح ملک الشعراء بهار، بکوشش محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۵۳، ج ۱/۱۵۰.
- ۲۹- قاموس کتاب مقدس، بنقل از لغت قامه دهخدا، ذیل: کوش؛ دایرة المعارف فارسی، «کوش»: سرزمینی در حبشه قدیم. کوش از اولین آبشار نیل در مصر علیا امتداد داشت، و شامل سودان مصر و انگلیس و قسمتی از حبشه کنونی بود. محتملاً قسمتی از شبه جزیره عربستان نیز جزء آن بود.
- ۳۰- قاموس کتاب مقدس، بنقل از لغت قامه دهخدا، ذیل: کوش.
- ۳۱- فردوسی، شاهنامه، چاپ برویخیم، تهران ۱۳۱۳، ج ۲/ ص ۳۴۸-۵۲۳-۵۲۴.
- ۳۲- تودور تولدک، حمامه علی ایران، ترجمه بزرگ علوی، مقدمه سعید نفیسی، تهران ۱۳۲۷، صفحات: ۱۰۰ ز.
- ۳۳- شاهنامه، ج ۷/ ۱۸۹۲/ ۱۴۵۸-۱۴۶۰.
- ۳۴- همان، ج ۷/ ۱۹۰۶/ ۱۷۱۴-۱۷۱۵-۱۷۱۹.
- ۳۵- همان، ج ۷/ ۱۹۰۷/ ۱۷۲۹-۱۷۳۰.
- ۳۶- شاهنامه، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا، بشانۀ Or.2926، مورخ ۱۲۴۶-۱۲۴۹ هجری قمری، برگ ۱۱۲b تا ۱۱۵a. تمام اطلاعات مربوط به منظومه پیریان را آقای جلال خالقی مطلق در اختیار بنده قرار داده‌اند. با سپاسگزاری از ایشان.
- ۳۷- اسدی طوسی، گرشاسب قامه، تصحیح حبیب یغمائی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۴، ص ۷/۱۷۴.
- ۳۸- همان، ص ۲۹/۱۷۵.
- ۳۹- همان، ص ۴۹/۱۷۶.
- ۴۰- کوش قامه، بیت‌های ۹۶۲-۹۷۷.
- ۴۱- اسکندر قامه (روایت فارسی گالیستن دروغین)، تصحیح ایرج افشار، تهران ۱۳۴۳، ص ۷۰۱-۷۰۴.
- ۴۲- محمد بن محمود بن احمد طوسی، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، تصحیح منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۶۹.
- ۴۳- قزوینی، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، تصحیح نصرالله سبحی، تهران ۱۳۴۰، ص ۴۵۸.
- ۴۴- برهان قاطع، تصحیح محمد معین، ذیل: گلیم گوشان.
- ۴۵- فرهنگ آندراج، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۵، ذیل: گلیم گوش.
- ۴۶- لغت قامه، ذیل: گلیم گوش.
- ۴۷- کوش قامه، بیت‌های ۱۲۳۴، ۹۶۹.
- ۴۸- همان، بیت‌های ۹۹۳، ۱۱۹۷.
- ۴۹- همان، بیت ۶۷۱۰.
- ۵۰- همان، بیت‌های ۳۷۸، ۹۲۴، ۱۱۷۵، ۱۱۹۷، ۱۲۳۵، ۱۳۶۱، ۱۳۹۵، ۱۴۵۵، ۱۴۶۲، ۱۵۲۳، ۱۸۶۲، ۲۴۵۴، ۲۵۳۶، ۳۹۶۲، ۳۷۳۳، ۴۹۴۰، ۴۹۵۲، ۵۱۷۸، ۵۷۸۹، ۵۹۳۸، ۶۳۱۲، ۷۴۰۸، ۹۳۹۵.
- ۵۱- همان، بیت‌های ۹۶۹، ۱۱۹۷، ۱۲۳۳، ۲۷۴۹.
- ۵۲- همان، بیت ۱۴۶۱.
- ۵۳- همان، بیت ۶۳۱۵.
- ۵۴- همان، بیت‌های ۹۶۸۸، ۹۶۹۰، ۹۷۲۵-۹۷۲۶.
- ۵۵- همان، بیت ۲۷۴۸.
- ۵۶- همان، بیت ۱۲۳۴.
- ۵۷- همان، بیت‌های ۲۲۹، ۹۶۹، ۱۲۳۵، ۱۴۶۱، ۲۷۴۹.
- ۵۸- همان، بیت ۱۲۳۵.

- ۵۹- همان ، بترتیب بیتهای ۱۹۶۶، ۲۲۹.
- ۶۰- همان ، بیتهای ۱۲۳۳ - ۱۲۳۵.
- ۶۱- همان ، بترتیب بیتهای ۱۳۶۱، ۱۳۹۵، ۲۴۵۴.
- ۶۲- همان ، بیت ۲۱۳۰.
- ۶۳- «گوش»: کوشش، امر به کوشش کردن و کوشیدن یعنی بکوش و سعی کن، کوشش و سعی کننده را نیز گویند که فاعل باشد (سخت کوش، اسم فاعل مرتحم). «کوش»: کفش و پای اقرار «گوش» در زبان تازی: ترسیدن و فرج کردن و غیره. «کوشانیان» (لغت نامه دهخدا). «کشور کوشان» (فرهنگ فارسی معین). «کوشان» نام دهی در لیرانشهر. «کوشانه» نام دهی در سراب (لطف الله مخمخ پایان، فرهنگ آدابهای ایران، مشهد).
- «گوش»: عضوی که بدان عمل شنیدن انجام می گیرد؛ گوشه و زاویه (فرهنگ فارسی معین)، در آیین زردشتی، ایزد نگهبان چارپایان، موکل به روز چهاردهم (موسم به گوش) هر ماه شمسی (دایرة المعارف فارسی، لغت نامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین، برهان قاطع)، نام دوده از شهرستان چاه بهار یک ده از شهرستان مشهد، و یک ده از شهرستان بیرجند (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸ و ۹، بتقل از لغت نامه دهخدا). «گوش»: گفتن و گفتار.
- «پیلگوش»: سوسن، گل نیلوفر، دارویی گیاهی بنام لوف، آن که گوش چون قیل دارد، قومی از یاجوج که قدام آنان را پهن گوش می پنداشتند. پیلغوش، خاک انداز قسمی شیرینی. «گوش قیل»: گیاهی از راسته تک لپه ایها، نوعی شیرینی. «گوش فیلی»: مانند گوش قیل، درختچه ای از تیره کاکتوسها (فرهنگ فارسی معین).
- ۶۴- گوش نامه، بیتهای ۹۹۲-۹۹۵. در مصراع دوم بیت ۹۹۵، «رویش» از «پیشش» مناسبتر می نماید.
- ۶۵- دوست دانشمند آقای خالقی مطلق علاوه بر نقل چند بیت از منظومه حماسی پیریمان درباره دیوی بنام «گلیمنه گوش» که من از آن بکلی بیخبر بودم، ضمن تأیید احتمال صحت ضبط «گوش» افزوده اند: «البته این را هم عرض کنم که دیوان و دشمنان گاهی نامهایی نیز چون: جوشان (جویا، گویا)، با زور (هر دو در شاهنامه)، زوش (در داستان شیرنگ)، آغوش (در یک روایت الحاقی شاهنامه) و غیره هم دارند و از این رو کوش از کوشیدن و یا پیل کوش (کوشنده یا پیل) شاید محتمل باشد. و بالاخره این که برخی از این نامها شاید تحریف شده باشند. مثلاً دیو گنتزژ در اوستا و زبان پهلوی در شاهنامه «گندرو» خوانده شده، بحساب این بیت در داستان ضحاک:
- وزا گنسد رو خسواندندی بنام      به گنندی زدی پیش بسداد گام
- ۶۶- گوش نامه، بیت ۶۶۶۴.

### یادداشتی دیگر:

در نسخه خطی مجمل التواریخ و القصص، محفوظ در کتابخانه ملی پاریس، کاف (کاف تازی) و گاف (کاف پارسی) هر دو به یک شکل، و با یک سرکش نوشته شده است: کوش (قهرمان کوش نامه)، فانک و نونک (پسران جمشید)، فری ریک (دختر طیهور شاه، زن آبتین)، ماهنک (شاه چین) ... ولی در مجمل التواریخ و القصص تصحیح ملک الشعراء بهار (چاپ ۱۳۱۸) چهار کلمه نخستین با کاف (کاف تازی) آمده است و «ماهنک» با گاف (کاف پارسی). چنین می نماید که بهار در ضبط کاف و گاف در این گونه کلمات ناآشنا، و از جمله کلمات مذکور در فوق بنا به تشخیص و سلیقه خود عمل کرده است.

با سپاسگزاری از خانم شیرین معاصر دانشجوی دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه پاریس، که به خواهش نویسنده این مقاله، صفحات معینی از نسخه خطی مجمل التواریخ را در کتابخانه ملی پاریس از نظر طرز نگارش کاف و گاف مورد بررسی قرار داده و ضبط کلمه های مورد بحث را - با توجه به شماره ورقهای نسخه خطی که در اختیارشان قرار داده بودم - با دقت و وسواس از روی میکروفیلم نسخه خطی مذکور رونویس کرده و به همراه نامه مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۷ خود برام فرستاده اند.